جلسه 29

**‌شنبه - 23/09/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به حقیقت انشاء بود.

عرض کردیم سه مسلک در این رابطه هست:

مسلک اول در حقیقت انشاء (مشهور): الانشاء هو ایجاد المعنی باللفظ بالوجود الانشائی. این تعریف اعم است از اعتبار (مانند زوجیت) و انشائی محض (مانند استفهام)

مسلک اول مسلک مشهور هست که گفتند: الانشاء هو ایجاد المعنی باللفظ بالوجود الانشائی. صاحب کفایه هم همین مسلک را انتخاب کرده.

و این اعم است از مواردی که اعتباری هستند مثل احکام یا مواردی که انشائی محض هستند مثل جمله تمنی، ‌ترجی، استفهام. که متضمن اعتبار نیست؛ صرفا متضمن انشاء است. در اعتبار یک شیئی که موجود نیست ادعا می‌‌شود وجودش. مثلا زوجیت بین زن و مرد تکوینا موجود نیست، ‌ادعا می‌‌شود وجودش. می‌‌شود اعتبار. و لکن ما در مثل استفهام چیزی را اعتبار نمی‌کنیم، انشاء می‌‌کنیم استفهام را، این‌طور نیست که ما اعتبار کنیم یک شیئی را موجودا. و لذا به مجرد این‌که ما گفتیم هل زید قائم انشاء ما تمام می‌‌شود و طرف مقابل جواب می‌‌دهد نعم. نه این‌که ما بخواهیم اعتبار کنیم وجود چیزی را که موجود نیست. و همین‌طور در تمنی و ترجی، این‌ها انشاء هستند اما متضمن اعتبار یعنی متضمن ادعاء وجود ما لیس بموجود نیستند. در این مسلک مشهور انشاء چه در مورد اعتبار چه در مورد غیر اعتبار تفسیر شده به ایجاد المعنی باللفظ بالوجود الانشائی.

صاحب کفایه: طبق تعریف مشهور، با عقد مکرر، چند وجود انشائی موجود می‌شود. البته نتیجه‌اش فقط تأکید است

صاحب کفایه فرموده است: اگر چند بار هم تکرار بکند انسان جمله انشائیه را، به تعداد این جمله‌های انشائیه موجود می‌‌شود آن امر انشائی به وجود انشائی. منتها نتیجه‌ای غیر از تأکید ندارد. یا گاهی در انشاء می‌‌بینیم فاقد اثر هست بالمرة مثل انشاء بیع توسط صبی یا مجنون، ‌در عالم انشاء موجود شد بیع به وجود انشائی و لکن بی‌اثر هست.

پس این‌که مرحوم شهید اول در کتاب قواعد فرموده: "عقد مکرر فاقد انشاء است، چون در نفس الامر چیزی را ایجاد نمی‌کند" این درست نیست. عقد مکرر در عالم وجود انشائی ایجاد می‌‌کند این امر انشائی را بطور مکرر منتها یک بار امضاء‌ می‌‌شود شرعا و عرفا. شما ده بار بگویید زوجتک نفسی، آن خانم هم بگوید قبلت یا بالعکس او بگوید زوجتک نفسی شما بگویید قبلت، ‌ده بار هم تکرار کنید، یک امضاء عرفی و شرعی دارد اما این دلیل نمی‌شود که این انشاء ‌شما که بطور مکرر است فقط یک انشاء باشد نخیر، ده انشاء است. چون ایجاد می‌‌کنید زوجیت را به وجود انشائی ده بار پشت سر هم.

این فرمایش صاحب کفایه بود.

در مقابل دو نظر دیگر بود: یکی نظر منتقی الاصول بود که نقل کردیم. در منتقی الاصول گفتند به نظر ما مشهور اینی را نمی‌گویند که صاحب کفایه می‌‌گوید. مشهور می‌‌گویند ایجاد المعنی باللفظ هست فی عالم الاعتبار العقلائی. لیت زیدا قائم ایجاد تمنی به وجود انشائی نیست که صاحب کفایه می‌‌گوید و معتقد است که ما یک تمنی نفسانی داریم یک تمنی انشائی داریم، ‌لیت زیدا قائم ایجاد تمنی انشائی می‌‌کند. نخیر لیت زیدا قائم ایجاد تمنی می‌‌کند با این لفظ در عالم اعتبار عقلائی. یا زوجتک نفسی ایجاد زوجیت می‌‌کند در عالم اعتبار عقلائی.

مرحوم روحانی: انشاء این است که انسان به صدد ایجاد معنا باشد در اعتبار عقلائی. در انشاء غاصب، اعتبار عقلائی فعلی نمی‌شود بلکه صرفا ایجاد مقتضی می‌شود برای اعتبار عقلائی

و ایشان فرموده است: ما انشاء را بنابراین این‌جور تعریف می‌‌کنیم، می‌‌گوییم الانشاء کون الشخص بصدد ایجاد المعنی باللفظ فی عالم الاعتبار العقلائی. در انشاء مکرر، می‌‌بینیم ده بار که می‌‌گوید زوجتک نفسی ده بار به صدد ایجاد معنا به لفظ است، به صدد ایجاد زوجیت است با این زوجیت در عالم اعتبار عقلائی. به صدد آن هست، حالا اگر قبلا موجود بود که هیچ، اگر قبلا موجود نبود با این موجود بشود. و آن هم گاهی به رجاء وجود معنا هست به لفظ در عالم اعتبار عقلائی. یعنی منشِئ فقط ایجاد مقتضی می‌‌کند برای وجود معنا با این لفظ در عالم اعتبار عقلائی، چه بسا این اعتبار عقلائی فعلی هم نمی‌شود. مثل این‌که در غاصب که بیع می‌‌کند مال مغصوب را، او به صدد ایجاد ملکیت عقلائیه است‌، یعنی ایجاد مقتضی می‌‌کند برای این اعتبار عقلائی. حالا یا به رجاء این‌که مالک اصیل اجازه کند یا به این نحو که این غاصب خودش را مالک ادعا می‌‌کند. و لذا می‌‌شود انشاء کون الشخص بصدد ایجاد المعنی باللفظ فی عالم الاعتبار العقلائی بحیث اذا لم یکن موجودا سابقا یوجد فعلا و این هم به نحو ایجاد مقتضی است برای این اعتبار عقلائی. چه بسا اعتبار عقلائی فعلی نشود چون مقتضی هست و لکن فاقد شرط اگر بود یا مبتلا به مانع بود اعتبار عقلائی به دنبالش نمی‌آید.

و لذا ایشان فرمودند در جمله‌های تمنی و ترجی و استفهام هم ما این را می‌‌گوییم. می‌‌گوییم استعمال که می‌‌کند شخص جمله لیت زیدا قائم را به صدد ایجاد تمنی است در عالم اعتبار عقلائی. عقلاء یک اعتباری می‌‌کنند بعد از این‌که این آقا گفت لیت زیدا قائم؛ می‌‌گویند آرزو کرد.

اشکال اول: در مواردی که منشئ می‌داند انشائش قابل امضاء نیست، ایجاد مقتضی هم از او متصور نیست

این فرمایش منتقی الاصول به نظر ما ناتمام است. برای این‌که گاهی شخص منشِئ عالم است به این‌که عقلاء به هیچ‌وجه انشاء او را امضاء نمی‌کند. مثل این‌که کسی یک انسان حری را می‌‌فروشد. چطور می‌‌گویید او قصد می‌‌کند ایجاد ملکیت عقلائیه را و لو به ایجاد مقتضی آن؟ او می‌‌داند عقلاء و شرع امضاء نمی‌کنند بیع او را، و او به هیچ‌وجه نمی‌تواند حتی مقتضی برای ملکیت عقلائیه نسبت به این حر ایجاد کند. چطور می‌‌فرمایید این شخص قصد ایجاد ملکیت عقلائیه دارد به ایجاد مقتضی آن؟ پس بیع این حر به معنای این نیست که أوجد الملکیة العقلائیة.

مگر این‌که بگویید عنوان ملکیت عقلائیه را این ایجاد می‌‌کند با این‌که می‌‌داند واقعا این موجود نمی‌شود. این هم انصافا خلاف وجدان عرفی است. یعنی در وجدان عرفی این آقایی که می‌‌گوید بعت هذا الانسان این لفظش مرادف نیست با این‌که أوجدت ملکیة العقلائیة للمشتری بالنسبة الی هذا الانسان. اصلا چه بسا این بایع خودش را تافته جدابافته می‌‌داند، می‌‌گوید عقلاء بیخود می‌‌کنند که اعتبار ملکیت عقلائیه نمی‌کنند. بعد بگوییم این آقا می‌‌گوید أوجدت ملکیة العقلائیة؟

[سؤال: ... جواب:] بیع را پس تفسیر نکنید به ایجاد الملکیة ‌العقلائیة یا به کون الشخص بصدد ایجاد‌ الملکیة العقلائیة. اصلا کسی که می‌‌داند عقلاء برای کار او پشیزی قائل نیستند، مگر سفیه است که بیاید بگوید من ایجاد ملکیت عقلائیه می‌‌کنم یا به صدد ایجاد ملکیت عقلائیه هستم.

اشکال دوم: بیع به هیچ‌وجه مرادف با أوجدت ملکیة العقلائیة نیست بلکه اگر شرائط موجود باشد، بیع موضوع‌ است برای ملکیت عقلائیه و شرعیه

اصلا انشاء که می‌‌کند بیع را معنایش این نیست که أوجدت ملکیة ‌العقلائیة. انصافا بعت، فروختم، مرادف با أوجدت الملکیة‌ العقلائیة و لو به ایجاد مقتضی آن نیست. بیع موضوع است برای حکم عقلاء به ملکیت فی الجملة اگر واجد شرائط باشد. نه این‌که این بایع وقتی می‌‌گوید بعت یعنی أوجدت الملکیة العقلائیة. فروختن مرادف با این‌که ایجاد کردم ملکیت عقلائیه را و لو به ایجاد مقتضی آن نیست. بلکه باید فروختن را معنا کنیم. این فروختن اگر با شرائط از شخصی محقق بشود موضوع می‌‌شود برای ملکیت عقلائیه و شرعیه نه این‌که بعت مرادف باشد با این. یا مثلا اگر شما بیایید به بدهکار بگویید أبرأت ذمتک این معنایش این نیست که من ایجاد کردم برائت عقلائیه ذمه تو را و لو به نحو ایجاد مقتضی آن چون ممکن است صبی بیاید به شخصی بگوید أبرأت ذمتک با این‌که می‌‌داند عقلاء و شرع ابراء دین را توسط صبی نافذ نمی‌دانند. معنای أبرأت ذمتک أوجدت البراءة العقلائیة لذمتک نیست. یعنی من اعتبار کردم تو بریء الذمة هستی. حالا ممکن است عقلاء هم این اعتبار من را تایید بکنند ممکن است نکنند.

مختار: حقیقت انشاء در اعتباریات اعتبار و ابراز است و در غیر اعتباریات ابراز امر نفسانی است به واسطه استعمال لفظ

و لذا به نظر می‌‌رسد که انشاء در غیر اعتباریات عبارت است از استعمال اللفظ لابراز الامر النفسانی. لیت زیدا قائم استعمال لفظ است لابراز التمنی النفسانی و تمنی انشائی چیزی غیر از این نیست. لعل زیدا قائم عبارت است از استعمال لفظ به قصد ابراز ترجی نفسانی و ترجی انشائی چیزی غیر از این نیست. و در انشاء اعتباریات ما معنایی غیر از این‌که استعمال کنیم لفظ را به قصد اعتبار نفسانی چیز دیگری نمی‌فهمیم. پس حقیقت انشاء‌ در اعتباریات می‌‌شود اعتبار و ابراز، ‌در غیر اعتباریات مثل تمنی می‌‌شود استعمال لفظ به قصد ابراز تمنی نفسانی.

اشکال‌هایی که به مسلک اعتبار و ابراز گرفته بودند که مسلک بزرگانی مثل مرحوم آقای خوئی است آن‌ها را مطرح کنیم:

اشکال اول (محقق تبریزی): طبق این بیان، اعتبار معتبر با عدم ابراز آن می‌تواند جمع شود و هو کما تری

اشکال اول اشکال مرحوم استاد بود. مرحوم استاد می‌‌فرمودند: لازمه این‌که بگوییم مثلا زید به عمرو می‌‌گوید ملکتک هذا الکتاب و بعد ابراز می‌‌کند آن را با این جمله ملکتک هذا الکتاب این است که اول ایجاد می‌‌کند این شخص ملکیت مخاطب را نسبت به کتاب و لو هنوز ابراز نکرده، بعد ابراز می‌‌کند. در حالی که این خلاف وجدان است. چرا؟ برای این‌که خود این شخص که می‌‌گوید ملکتک هذا الکتاب می‌‌داند تا نگوید ملکتک هذا الکتاب و آن طرف مقابل قبول نکند، او مالک این کتاب نمی‌شود. خود این واهب آثار ملکیت طرف مقابل را نسبت به این کتاب بار نمی‌کند. پس نمی‌شود گفت قبل از اعتبار، ‌قبل از ابراز ملکتک هذا الکتاب، من اعتبار کردم که مخاطب مالک این کتاب است بعد ابراز می‌‌کنم آن را. نخیر، ‌من وقتی می‌‌دانم که تا ابراز نکنم این را و تا طرف مقابل قبول نکند او مالک نمی‌شود، آثار ملکیت را هم بار نمی‌کنم. همین که آثار ملکیت را من بار نمی‌کنم قبل از ابراز توسط خودم و قبل از قبول مخاطب این نشان می‌‌دهد که من اعتبار ملکیت مخاطب را نسبت به این کتاب نکردم [فقط] تصور کردم آن را. منتها تصور کردم آنچه را که می‌‌خواهم اعتبار کنم با لفظ بعت قصد کردم آن را ایجاد کنم. آنی را که می‌‌خواهم ایجاد کنم چیست؟‌ عنوان البیع.

ایشان فرموده پس بیع اعتبار ملکیت یا هبه اعتبار ملکیت مخاطب و ابراز آن نیست. من تصور می‌‌کنم این چیزی را که می‌‌خواهم اعتبار کنم بعد از این‌که آن را تصور کردم می‌آیم لفظ بعت یا وهبت می‌‌گویم برای ایجاد عنوان بیع یا هبه. و لذا من وقتی می‌‌گویم ملکتک هذا الکتاب باید قصدم از این گفتن ایجاد عنوان هبه باشد. ایشان نتیجه می‌‌گیرد، می‌‌گوید پس استعمال ملکتک هذا الکتاب به قصد ایجاد عنوان هبه است نه به قصد اخبار از تحقق هبه در زمان گذشته که اخبار باشد.

این فرمایش مرحوم استاد سه تا ایراد دارد:

پاسخ اول: اعتبار شخصی قابل تفکیک از اعتبار عقلائی است. اعتبار عقلائی ملازم با ابراز است. مانند بیع فضولی

اولا این نقض ایشان درست نیست که فرمود چطور من اعتبار بکنم ملکیت مخاطب را قبل از ملکتک هذا الکتاب و لکن هنوز آثار ملکیت او را بار نمی‌کنم. جوابش این است که یک وقت من اعتبار شخصی دارم و یک وقت نظر عقلائی و متشرعی دارم. من اعتبار شخصی کردم که شما مالک این کتاب من هستید، اما آثار ملکیت شما را قبل از ابراز خودم و قبل از قبول شما بار نمی‌کنم چون بما انی واحد من العقلاء و المتشرعة به ارتکاز عقلائی و متشرعی خودم شما را مالک نمی‌دانم و لکن اعتبار مالک بودن شما را من کرده‌ام. اعتبار شخصی هست، اما چون من به عنوان یک فردی از عقلاء و متشرعه می‌‌بینم ملکیت عقلائی و شرعیه حاصل نشده آثار ملکیت را بار نمی‌کنم.

مثل این‌که من به شما می‌‌گویم تصالحنا، ‌اختلاف جزئی با هم داشتیم، آیا یک ملیون باید به شما بدهم، تورم آن صد هزار تومان چند سال پیش را که از شما قرض گرفتم حساب کنم یا همان صد هزار تومان را بدهم کافی است، شما می‌‌گویی یک ملیون بده من می‌‌گویم صد هزار تومان، ‌بعد می‌‌گوییم تصالحنا علی نصف یک ملیون. من اعتبار تصالح می‌‌کنم ولی می‌‌دانم اعتبار عنوان تصالح تا شما قبول نکنید در عالم اعتبار عقلائی اصلا این عنوان وجود پیدا نمی‌کند تا چه برسد بخواهد امضاء هم بشود. چون تصالح فعل بین الاثنین است ولی من اعتبار کردم عنوان تصالح را. می‌‌دانم تا شما قبول نکنید عنوان تصالح در عالم اعتبار عقلائی موجود نمی‌شود تا چه برسد به این‌که نافذ باشد و لکن این دلیل نمی‌شود که من اعتبار نکنم، من اعتبار می‌‌کنم. به رجاء‌ این‌که اثر داشته باشد اعتبار می‌‌کنم.

یا بایع فضولی اعتبار می‌‌کند که شما مالک خانه زید هستید به ازاء یک میلیارد، ولی می‌‌گوید من می‌‌دانم تا زید امضیت نگوید، عقلاء ملکیت عقلائیه قائل نیستند در این بیع، شارع ملکیت شرعیه قائل نیست. ولی من اعتبار خودم را کردم، منِ‌ فضولی اعتبار کردم شما مالک این خانه هستید به ازاء یک میلیارد. من فضولی در هبه فضولی اعتبار کردم شما مالک این خانه هستید مجانا، و لکن می‌‌دانم عقلاء ملکیت عقلائیه بار نمی‌کنند برای طرف مقابل. با هم تنافی ندارد.

پاسخ دوم: اعتبار نفسانی معلق بر ابراز به هیچ‌وجه مشکل اعتبار مطلق را ندارد

ثانیا: فوقش شما بگویید اعتبار نفسانی من معلق است بر ابراز و قبول طرف مقابل. اعتبار نفسانی بگویید مطلق نیست نه این‌که انکار کنید اعتبار نفسانی را. نفرمایید آنی که قبل از ابراز من هست مجرد تصور چیزی است که می‌‌خواهم آن را اعتبار کنم. نخیر، اعتبار مطلق خلاف مرتکز شماست، اعتبار معلق را بپذیرید. اعتبار می‌‌کنم ملکیت مخاطب را نسبت به این کتاب معلقا علی ابراز هذا الاعتبار و قبول الطرف الآخر. این‌که دیگه اشکال ندارد. اعتبار می‌‌کنم ملکیت را به اعتبار شخصی، می‌‌گویید اعتبار مطلق گیر دارد تهافت دارد با این‌که من شما را مالک نمی‌بینم الان قبل از ابراز و قبول شما، بسیار خوب، این فوقش بگویید اعتبار معلق است نه این‌که بگویید اعتباری نیست. من اعتبار می‌‌کنم ملکیت معلقه بر ابراز و قبول شما را می‌‌گویم ملکتک هذا الکتاب ارتکازا معلق بر قبول شما هست وقتی قبول کردید شما معلق‌علیه حاصل است.

و این مطلبی است که خود استاد در ارشاد الطالب بیان کردند.

پاسخ سوم: در تحقق عناوین انشائی (مانند بیع) با ابراز، هیچ نیازی به قصد ایجاد این عناوین در هنگام ابراز نیست

ثالثا: این‌که فرمودید "باید هنگامی که می‌‌گویم ملکتک هذا الکتاب باید قصد ایجاد هبه بکنم، وقتی می‌‌گویم ملکتک هذا الکتاب بعوض قصد ایجاد بیع بکنم"، به چه دلیل؟ دلیل‌تان چیست؟ من فکر می‌‌کنم همین که در دلم بگویم شما مالک این کتاب هستید، کافی است، منتها عادت دارم هر چی در دلم می‌‌گویم به زبانم بگویم، با خودم زیاد حرف می‌‌زنم، همین‌جوری گفتم: زید مالک این کتاب من است، همینی که در دلم گفتم به زبان می‌‌آورم، زید هم آن طرف نشسته می‌‌گوید قبول کردم، ‌کتاب هم دست خودش است، چرا هبه محقق نشده؟ چه لزومی دارد که ابراز به قصد ایجاد عنوان هبه باشد؟ من طلبکار بودم از شما، در دلم فکر می‌‌کردم اگر بگویم فلانی بریء الذمة است کافی است، ولی به لفظ هم گفتم، همین‌جوری نشستم طبق عادت خودم که آنچه در دلم هست به زبان می‌‌آورم، قصد ایجاد عنوان ابراء را نداشتم ولی اعتبار کردم عنوان ابراء را، ‌گفتم فلانی بریء الذمة است از این یک ملیونی که به من بدهکار است. اتفاقا خود زید که فرض کنید بدهکار است، صدای من را شنید. فردایش زنگ زدم آقای زید! این یک ملیون ما چی می‌‌شود؟ می‌‌گوید چی؟ صدایت را هم ضبط کردم، ‌انکار کنی صدایت را پخش می‌‌کنم که تو دیشب داشتی می‌‌گفتی ابرأت ذمة زید. می‌‌گویم من حواسم نبود، ‌در دلم ابراء ذمه تو کردم و به زبان جاری کردم. فکر کردم آنچه به دل آوردم کافی است، ‌قصد نداشتم از تلفظ به ابرأت ذمة زید ایجاد عنوان ابراء دین را. عقلاء چی می‌‌گویند؟ عقلاء می‌‌گویند قصد نداشتی که نداشته باش، بالاخره اعتبار کردی که ذمه زید بریء است از این طلبی که داری و این را به زبان آوردی.

[سؤال: ... جواب:] مراد جدی ندارد؟ یعنی هازل است؟ ... قصد ندارد؟ اعتبار کرد یک لحظه دلش سوخت، به او گفتند که زید خیلی مشکل دارد، در دلش گفت بدهی زید را بخشیدم، ‌اعتبار کرد بخشیدن بدهی زید را و به زبان هم جاری کرد نه به قصد ایجاد عنوان ابراء دین زید. اصلا به مردم بگویی در دلت اعتبار کردی،‌ [آیا] می‌گویند چرا به زبان نیاوردی، باید حتما به زبان می‌‌آوردی و لو تنهایی و لو خانه خلوت. اصلا مردم بعضی‌هایشان می‌‌گویند به زبان بیاورم در خانه خلوت یا نه چه فرقی می‌‌کند ولی از نظر عقلاء تا به زبان نیاورد عقلاء می‌‌گویند صدق نمی‌کند ابرأ ذمة زید ولی وقتی به زبان آورد چه قصد کند ایجاد عنوان ابراء را چه قصد نکند، ‌فرض این است که در نفسش اعتبار ابراء ذمه زید را کرده و این را تلفظ کرده، ‌ابراز کرده، ‌همین عند العقلاء کافی است.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است می‌‌گوید ابرأت ذمة زید بقصد ابراز ما فی الضمیر نه به قصد اخبار عما فی الضمیر. اما قصدش این نیست که ایجاد عنوان ابراء بکند با این. چه لزومی دارد قصدش ایجاد عنوان باشد؟

[سؤال: ... جواب: معنای] اخبار [این است که] بگوید در دلم آمده این مطلب، می‌‌گوید دیروز در ذهنم آمد، اعتبار کردم در دلم برائت ذمه زید را، الحمدلله دیروز به زبان جاری نکردم. حالا فهمیدم که بابا خودم از او محتاج‌تر هستم، پول را از زید می‌‌گیرد اما وقتی می‌‌گوید ابرأت ذمة زید و به داعی ابراز آن اعتبار نفسانی هست و لو قصدش ایجاد این عنوان ابراء دین نباشد چون اصلا توجه ندارد که این عنوان ابراء دین یتحقق بهذا الابراز، شما می‌‌گویید با این، ابراء دین محقق نشده؟ کسی بیاید بگوید این کتاب را به شما تملیک کردم، در ذهنش نیست که عنوان هبه با این ابراز محقق می‌‌شود، ‌ما فی الضمیرش را ابراز می‌‌کند که ملکتک هذا الکتاب یا شخصی می‌‌گوید ان متُ فداری ملک لزید توجه ندارد که عنوان وصیت با این ایجاد می‌‌شود، همین‌جوری می‌‌گوید اگر مُردم این خانه مال مادرتان باشد [آیا] بگوییم چون شما قصد عنوان وصیت نداشتید کافی نیست؟ اصلا فکر می‌‌کند که عنوان وصیت با این محقق نمی‌شود، فکر می‌‌کند عنوان وصیت با همانی که در دلش است محقق می‌‌شود یا وصیت را باید ببرد در محضر رسمیش بکند‌، حتما باید بنویسد. حالا می‌‌گوید ان‌شاءالله بعدا هم می‌‌نویسم، در محضر هم می‌‌روم ثبت می‌‌کنم، ولی فعلا بچه ها! ‌این را بدانید من گفتم که این خانه بعد از من مال مادرتان!‌ این کافی نیست؟

به نظر ما این ایراد تمام نیست. اما سه تا ایراد در منتقی الاصول گرفتند به این مبنا آن را هم ان‌شاءالله فردا عرض می‌‌کنیم و اشکالاتش را می‌‌گوییم وارد بحث می‌‌شویم ان‌شاءالله.